

گفته اند **ان ترم** بفتح اول و زای هوز درای فرشت بواور رسیده بمعنی پازهر است و فاد زهر نیز گویند **ان ترم**
 بر وزن و معنی عزیز است و آن صمغی باشد تلخ که پشت در مرهمها بکار برند و عزروت معرب آنست و در
 مؤید الفضلا باین معنی با ذال نقطه دار و بای اجد هم آمده است که اندر روت باشد **ان ترم** با زای فارسی بر وزن غمزه
 مرجک باشد و از ابعری عدس گویند **ان ترم** بفتح اول و کسرتانی و سکون سیر ببنقطه و فتح قوفانی مفسور آنست
 و آن بخی کبیاهی باشد خوشبوی که بعره سعد گویند **ان ترم** بفتح اول و سکون ثانی و شین فرشت و نای مثلثه هر دو
 کشیده بیریانی دو اینست که آنرا فارسی موزیک و بعره زیب الجبل خوانند **ان ترم** با طای حطی و لام و تخن
 بر وزن عنبر کون بلغت بویانی قوس و قزح را گویند که کان شیطان باشد **ان ترم** با طونیا بر وزن افلونیای بلغت بویانی
 کاسنی شامی را گویند و آن سرد و تر است و بکر کرم را نافع باشد **ان ترم** بکسرتانی و سکون ثانی و نای الف کشیده
 و بقاف زده و عن زیتون تازه را گویند **ان ترم** بر وزن رحمت نقصا و خسارت و نریان را گویند که بمعنی ضبن باشد و
 در هر چه بمعنی تنک و عار آمده است **ان ترم** بر وزن بدست پرده و تنیده عنکبوت را گویند **ان ترم** بفتح اول
 و قاف و سکون ثانی و در ادال ببنقطه و تخنانی بالف کشیده لغتی است روی و بعضی گویند بویانی و معنی آن مانند دل
 باشد و آن چیز است که بلا در گویند بهترین وی آنست که سیاه و فربر باشد و چون بشکند پرشیره بود و آن کرم و خشک است
 در چهارم قوت حافظه دهد و ذهن را نیز کند و در عربی ثمره البلاد خوانند و بهندی بلاهه گویند **ان ترم** بکسرتانی و قاف
 و سکون ثانی و لام و تخنانی بالف کشیده بلغت اهل مغرب دو اینست که او را بفارسی شنکار گویند و بعره ثمره الدم
 خوانند و آن نوعی از سرخ مرواست بر لسان سرخ بسیاهی مایل میباشد با سپید بزرگویی بر خنازیر نهند نافع بود و بعضی گویند
 لغت دومیت **ان ترم** با قاف بر وزن میمون بلغت بویانی کل کنده را گویند و آن نوعی از کاه باشد و از ایجه فریبی حلوا
 کرده خورند و بعره و در المنن خوانند **ان ترم** بفتح اول و ثانی و کاف فارسی متر آبر را گویند که کوزه کران از سفال سازند
 و بجهت سرد کردن آب بهم وصل کنند و نام ولا بلیث در هند و ستان **ان ترم** بر وزن زنگار بمعنی تصور و پندار
 باشند که از پنداشتن است و تصور کنند و نیز گویند و امر باین معنی هم هست یعنی بینکار و انکارش کن و بمعنی انکار
 آمده است که کار نام نام باشد **ان ترم** بفتح اول و دال اجد و سکون نون بمعنی پنداشتن و تصور کردن و
 بردن باشد **ان ترم** بفتح دال بر وزن انکاشنه افسانه و سرگذشت را گویند **ان ترم** بر وزن افزاینش
 انکارده است که افسانه و سرگذشت باشد **ان ترم** بر وزن همواره هر چیز نام نام را گویند و بمعنی انکارش هم آمده است
 که افسانه و سرگذشت باشد و یاد گذشتها را کردن هم گویند و از سر گرفتن سرگذشت و افسانه را هم گفته اند بطریق
 چنانکه اگر کسی بسیار و مکرر از گذشته بگوید گویند انکاره میکند یعنی باز از سر میگردد و پس پس خرنده از شرم و حیا را نیز گویند
 و بمعنی دفتر و حساب و نام اعمال هم نوشته اند **ان ترم** بر وزن ترسانیدن بمعنی تصور کردن و پنداشتن و
 بردن باشد **ان ترم** با زای هوز بر وزن پراز افزاینش و بران را گویند و بعره ادات خوانند و جمع آن ادوات است
ان ترم بر وزن برداشتن بمعنی تصور کردن و پنداشتن و کان بردن باشد **ان ترم** بر وزن و معنی هنگام
 که موسم و وقت باشد **ان ترم** بر وزن و معنی هنگام است که جمع و ایمن باز بکران و ضم خوانان باشد **ان ترم**
 با بای اجد بر وزن عنبرین عمل و شهید را گویند **ان ترم** بر وزن شبلیله نام حلوانیت و آن عملی باشد که بنک

بقوام آورده باشند و بر طبقی ریزند تا صحت شود و دندان گیر کرد **انگدان** بضم ثالث و وال الف کشیده بر وزن مردمان لسان را گویند یعنی مردم و آن جانوری باشد وحشی شبیه بادی و در مؤید الفضل بمعنی بیاس آمده است که هندی جاوری میگویند راه اعلی و نام درختی هم هست که صمغ آنرا بر پی حلیث خوانند و عرب آن انجدان باشد و باین معنی با ذال نقطه دارم آمده است و نام قریب این از قرای کاشان که بانگوان است **انگدان** بضم ثالث و بر وزن افسرده دانه انگور که از خوشه جدا شده باشد **انگن** بن بسکون ثالث بر وزن و نکیز رستی باشد و کل آن مانند گل خشک زرد میشود و اطراف آن خار دارد و آنرا بر پی قرطم بری خوانند و یونانی طریفان گویند و نوعی از مردم فرنگ هم هست **انگن** بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و زای نقطه دار ساکن بیلی باشد که بان زمین با هموار سازند **انگش** بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و زای فارسی آهنی باشد سر کج که قبل را بدان بهر طرف که خواهند بر **انگزی** بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و فتح زای فارسی و دال ایجد ساکن مطلق صمغها را گویند عموماً و صمغی باشد عموماً بدبوی و آنرا بر پی حلیث خوانند و آنرا انگز و سیب آن خوانند که صمغ درخت انگدان است و اصل آن انگدان زد باشد بفتح زای فارسی چه زد بلفظ فرس بمعنی صمغ و آن گرم و خشک است در درجه سیم **انگزل** بازای هوز بر وزن مرجک کبک فیل را گویند و آن آلی باشد سر کج از آهن که فیلبانان فیل را بدان بهر طرف که خواهند برند و بازای فارسی هم بنظر آمده است **انگزال** بکسر ثالث و سکون زای فارسی بالف کشیده بر وزن متر لها جانی را گویند که شبها کوسفندان را در اینجا نگاه دارند و کوسفندان را نیز گفته اند و بمعنی دانه و خسته میوه ها هم آمده است **انگزم** بازای فارسی مفتوح بر وزن خرزبه مخفیته انگورزه است که صمغ درخت انگدان باشد و آنرا عربان حلیث و شیر از بان انگث کنده خوانند و بازای هوز نیز آمده است **انگسبر** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و سین بی نقطه و فتح بای ایجد بزرنگور را گویند که صاحب سامان و کار گران و زراعت کان بسیار داشته باشد **انگشبر** باشین نقطه دار بر وزن و معنی انگسبر که بزرنگور صاحب صاحبان باشد و سوداگر صاحبان را نیز گفته اند **انگث** بضم ثالث معروفست که از انگثان دست برداشته باشد و بکسر ثالث زغال گویند که اخگر گشته است **انگثال** بکسر ثالث و فوقانی بالف کشیده و لام ساکن مردم ضعیف و نحیف و علیل چهار ناک و صاحب نقاهت را گویند **انگث** بدندان کردن کنایه از تعجب کردن و تحیر نمودن باشد و حریت و افسوس خوردن را نیز گویند **انگث** بر چشم نهان کنایه از قبول کردن و مسلم داشتن باشد و انگث بر دیده نهادن هم همانست **انگث** بر حرف نهان کنایه از عیب گرفتن و نکند گیری کردن باشد **انگث بری** **هانگث** شدن کنایه از حریت و افسوس و تعجب باشد و اشاره کردن بجاموشی هم هست **انگث برک** انگث معلوم برک بضم بای ایجد و فتح رای قرشت و سکون کاف جانوریست که او را موش کور میگویند و پیوسته در زیر باشد و پنج درخت و نباتات را میخورد گویند بسیار در بسیار دوست دارد چون بر در سوراخ او نهسد بیرون آید او را بگیرند و گوشت او زهر قاتل است **انگث** بر لب زین کمی را بر هر حرف آوردن باشد **انگث** **خاندان** کنایه از حریت و افسوس و ناله و پشیمانی باشد **انگث** **شمام** کنایه از انگث نهادن باشد چه در عوض او دشمنی خواهد شنید **انگث** **زین** آن است که از خوشحالی انگتهار بر هم زنند **انگث** **شک** بفتح ثانی نقطه دار

و سکون کاف انگشت شهادت را گویند **انگشت عروسی** نام قسمی از حلوها باشد که آنرا انگشت عروسی نام گویند
 و نوعی از انگور هم هست **انگشتک** بکسر تالک و فتح فوقانی و سکون کاف صمغ درخت انگدان را گویند و بعضی
 حلیت خوانند **انگشتک نرین** بمعنی انگشت زدن باشد یعنی بهر هنگام خوشحالی انگشتان را بر هم میزنند
 چنانکه صدای ازان ظاهر گردد **انگشت کزیدن** بفتح کاف فارسی کنایه از تاسف و دلشمانی و عبرت باشد
انگشت کشیدن کنایه از محو کردن و نابود انگاشتن باشد **انگشتک عروسی** بمعنی انگشت
 عروسی است که نوعی از حلوها باشد **انگشت کنده** انگشت معلوم کنده بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح
 دال ایچد صمغ درخت انگدانست که بعضی حلیت و صمغ الحروف خوانند **انگشت نما** کنایه از شهرت کردن
 و نمودن چیزی را بانگشت و استعمال این در بد نامی بیشتر است **انگشت نهان** بمعنی انگشت دشنام
 و کنایه از اعتراض کردن و عیب گرفتن باشد **انگشت نیل کشیدن** کنایه از سهوایی و نشان فقر و تنگ
 دادن کاری باشد **انگشتی** بضم فاقونانی و سکون واو چنگالی و مالیده را گویند و آن نانی باشد
 کرم که با روغن و شیرین در هم بمالند **انگشتوا** بکسر تالک بر او بالف کشیده نانی باشد که آنرا بر سگانش زغال
 و غیره بزنند **انگشتر** بضم تالک بر وزن خریشته الی باشد از خوب مانند خیمه و دست و دسته نیز دارد که برین
 خرمن کوفته شده را بدان بیاد دهند و بفتح تالک بر زبیر را گویند که صاحب ثروت بود و کارکنان بسیار داشته
 باین معنی بکسر تالک هم آمده است و سوداگر صاحب مایه را نیز گویند **انگل** بفتح از چیز تالک بر وزن جنک کسی را
 گویند که صحبت او صگروه طبع باشد و حلقه را نیز گویند که گوی کرپان را در آن از نند و بعضی نگه کرپان هم آمد
انگلدو بفتح تالک و اول و لام و سکون ثانی و تون و دال ایچد مضموم بوارده خو باشد مدور و مجوف و در
 که سنگ ریزها در حروف آن ریخته باشد و چون بچیناند صدای کند و طفلان را بدان مضمون از نند **انگله**
 بفتح تالک بر وزن حنظله کرپان و ننگه کلاه باشد و بعضی گویند حلقه است که ننگه و گوی را ازان بگذرانند **انگلیون**
 بابای حلی بر وزن غیر کون نام کتاب بصری است که انجیل عیسی باشد و نام کتاب مانی نقاش هم هست و دیبائی نیز
 بوده است هفت رنگ که هر هفت رنگ در آن ظاهر شده گویند این لغت هر جا که با عیسی و صلیب و جلیپا مذکور می
 گردد در ازان انجیل است و هر جا که بانقش و نگار و کل و لاله گفته شود غرض از آن کتاب مانی نقاش باشد و بوقلمون
 نیز گفته اند و آن نوعی از جلیپاسته است **انگول** با واو بر وزن و معنی انگدانست که درخت حلیت باشد و آن
 صمغ حلیت است و بغایت بد بوی میباشد **انگولی** بابای فارسی بر وزن محمود بلغت زنده و بازند کاسنی را گویند
 آن گیاه است معروف و بعضی هند با خوانند **انگوتین** بکسر فوقانی و سکون محتانی بلغت زنده و با
 کاو گوی را گویند **انگور زیتونی** نوعی از انگور سیاه است شبیه بزیتون طبع آن گرم و تر است و بعضی
 اصابع العذاری گویند **انگور** بازای فارسی بر وزن سنوسه صمغ درخت انگدان باشد و بعضی حلیت و صمغ
 الحروف خوانند و آن خم او بزدا لا صخر و قریض خوانند **انگول** بر وزن مقبول حلقه باشد که گوی و ننگه کلاه را
 ازان بگذرانند و معنی گوی کرپان و ننگه کلاه نیز آمده است **انگولی** بر وزن زنگوله بمعنی انگول است که کلاه
 و ننگه کرپان و حلقه باشد که ننگه ازان بگذرانند **انگیان** بضم تالک و محتانی بالف کشیده و بنون نرین

و معنی انگدان است که درخت حلتیت باشد و حلتیت صمغ آن درخت است **انگختن** بمعنی جنبانیدن از جا و برشوراندن
 و بلند ساختن و برکشیدن باشد و بمعنی دور کردن و پیدا کردن و ساختن و افشا کردن هم آمده **انگش** بروزن زنجیر انگش
 انگور را گویند و بعربی عنب خوانند **انگش** بروزن هم نیز بمعنی برانگیخته و بلند ساخته و بر خیزانید باشد **انگش**
 بروزن کفلیزه بمعنی سب و باعث چیزها باشد **انگش** با کاف نازی بروزن ادبیس نام شکلیت از اشکال
 رمل و در عربی بمعنی برکنده و برکنش باشد **انگش** با کاف فارسی بروزن زنبیل حلقه را گویند که کوی کرپان
 و شکله کلاه را از آن بگذرانند و تکم و کوی کرپان را نیز گفته اند و نام عمه شاه پور هم هست **انگش** بروزن غریبه
انگش است که کوی کرپان و حلقه کوی کرپان باشد **انگش** بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او قبا فارسی بالف گفته
 کا و زبان تلخ را گویند و آن گیاه است که در دواها بکار برند و کاسنی را نیز گفته اند که بعربی هند با خوانند **انگش**
 بار او سبب بنقطه و میم بروزن ابو دردا بلغث یونانی سیلان خون را گویند **انگش** با نالت مجهول و شین نقطه دار با
 کشیده مذهب و کشش کرپان را گویند و بمعنی شادی و خرمی و عدالت هم آمده است **انگش** بفتح اول و راجع بمعنی خرم
 و خوشا و خرم و خوشحال باشد و شراب انگور را نیز گفته اند و نام عمه شاه هم هست و پادشاه نوجوان نیز گویند و بمعنی این
 و بارک الله هم آمده است که بعربی طوبی و مرجا خوانند و بضم اول نیز گفته اند **انگش** بکسر میم بروزن بوسینا
 بلغث یونانی شقایق را گویند و آن نوعی از لاله باشد و در صحاح الاذویه بهمین معنی باسقاط نون آخر آورده است
 و گفته است که این لغت رومی است و احد اعلم **انگش** بروزن نیویدن بمعنی ناله و نزاری و نوحه کردن باشد
انگش با های هوز و بای ایجد بروزن محمود بلغث زند و پازند ستاره مشرق را گویند **انگش** با بای ایجد بروزن جلیبا
 بلغث زند و پازند درخت مورد را گویند و برک آن را در دواها بکارند و بجای بای ایجد نامی قرشت هم بنظر آمده است
انگش بروزن امیر خوی زشت و طبع بد را گویند **انگش** بروزن امیران نام فرشته ایست موکل بر عقد و
 نکاح و نام روزهای ام است از فرشته می و باین معنی بازای نقطه دار بروزن عزیزان هم آمده است **انگش** بازای فارسی
 بروزن کنیز گیاهی است که آنرا بوی مادران کو و عقرب از آن بگریزد **انگش** بضم اول **انگش** کنایه از چشم است و بعربی عین
 گویند و اشارت بچوب و مطلوب هم هست **انگش** بروزن خیسان بمعنی پهلو و خلاف و کذب و دروغ
 مخالف باشد **انگش** بروزن شبخون به لغت یونانی راز یا نه رومی باشد و آنرا بعربی حلوه گویند بضم حاء
 بنقطه تشکی را فرزند و شکر را به بندد و بعضی گویند **انگش** بروزیان و بمعنی اینسان هم آمده است
 که پهلو و خلاف و کذب و دروغ باشد **انگش** بروزن هر چه چیز بسته را گویند که بد شواری از هم جدا شود
 حل گردد **انگش** بروزن همیشه جاسوس و جابلوس را گویند و بمعنی اینسه هم آمده است که هر چه بسته و منجمد باشد
 چه در فارسی سبن و شین بهم تبدیل مییابند **انگش** بروزن زمین ظرفی باشد از سفال مانند سب و دروغ بزرگی
 که دروغ را در آن کتد و جنبانند تا روغن از ماست جدا شود **انگش** بیان بلیست و پنجم در حرف
انگش با اول و شمل بر یکصد و پانزده لغت و کنایت **انگش** بضم اول و سکون ثانی ضمیر
 غایب است نسبت بذوی العقول چه غیر ذوی العقول را آن گویند **انگش** بروزن هوا بمعنی آواز باشد و بمعنی آبا
 هم هست که شور با آواز باشد **انگش** بفتح اول بروزن شراب بمعنی دفتر حساب دیوانی باشد و بضم اول کوما و هوای

نیز گویند **اول مرغ** بفتح اول بروزن شراره دفتر حسابی باشد که حسابهای پراکنده دیوانی را در آن نویسند
 و در این زمان آن دفتر را اوارجه گویند و بعضی دیوان خانه یعنی دارالاماره هم آمده است که بارگاه ملوک و سلاطین
 باشد و بزده آهنی را نیز گویند که در وقت سوراخ کردن نعل اسب برآید و بضم اول کرما و هوای گرم را گویند نیز
اول سرین بروزن شیاطین زشت و بد را گویند چنانکه بر این خوب و نیکو را **اول ام** بروزن عوام فرخ
 و ام را گویند و معنی رنگ و لون هم آمده است **اول بابای** ایچد بروزن سودا نام پسرزاده سلیمان است که پسر **عماد**
 باشد **اول مس** بفتح اول بروزن انسان چیزی بگرفت و برنده و بلیغ کنند را گویند و هر چیزی که فرو رود یعنی بلیغ شود
 هر جانوری که جانور زنده را فروبرد گویند او بارید و معنی آتش غالب و زهر مهلك نیز گفته اند و بعضی خانه و سر راه **امان**
 و اسیر و بردن و پیرون افکندن هم هست یعنی فرو بردن و پیرون بیفکن و بضم اول ناله و زاری را گویند **اول مس**
 بفتح اول بروزن سرخاریدن ناجا و بده فرو بردن را گویند و بجمع بلیغ خوانند و معنی افکندن هم هست و بضم اول **بلیغ**
 ناله و زاری کردن باشد **اول ماش** بروزن افزایش مردم حامی هیچ تقمیدیه بلیغ و پا و جلف و لیسر خود و متعصب را گو
اول شستن بروزن برداشتن یعنی پر کردن و افکندن باشد **اول بس** بضم ثالث بروزن افشرد یعنی ناجا و بده فرو
 و بلیغ کرد **اول بس** بضم ناول و کس ثالث و ظهورها نام فریه ایست از فرای هرات **اول ج** بفتح اول بروزن موج
 معرب ادک است که مقابل حسیض باشد و بلندترین درجه کواکب بود و آن نقطه ملاقات سطح محتاب
 فلک باشد از افلاک جزینیه سبعة سیاره باحوامل ایشان و نام نغمه ایست از موسیقی و بعضی گویند این لغت
 هندیت **اول حیت** پهن باجم فارسی و فوقانی و بای فارسی و میم بروزن تغزل نکن بلیغ زند و پازند یعنی انگشت
 باشد مطلقا خواه انگشت پا و خواه انگشت دست **اول حیر** بضم اول و فتح جیم فارسی مشدد نام شهر و مدینه
اول حیر بازای هوز بروزن موسیقی معنی ماهیت و چگونگی چیزی باشد **اول حیر** بضم اول بروزن
 نوشپردان یعنی ماهیات باشد که جمع ماهیت است **اول ب** بفتح اول بروزن سودا بیونانی کوه را گویند و بجمع
 جیل خوانند **اول سالهون** اودا معلوم با سین پنقطه بالف کشیده و کسر لام و نختانی بواور سیده **اول**
 زده بیونانی کرفس کوهی چه اودا یعنی کوه و سالهون کرفس را گویند و تخم آنرا فطر سالهون خوانند چه فطر بیونانی مطلق
 تخم را گویند **اول س** بفتح اول و سکون ثانی و کس ثالث و رای پنقطه ساکن برادر پدید باشد که بجمع عم گویند **اول س**
 بضم اول و ثالث بروزن ببردن بلیغ زند و پازند یعنی مردن و از عالم رفتن باشد **اول س** بفتح اول و ثالث بروزن
 نوبس و جب بدست را گویند و بجمع شیر خوانند و آن مقدار است از سر انگشت کوچک تا سر انگشت بزرگ دست
اول س بفتح اول بروزن بدست یعنی اودس است که وجب بدست و شیر باشد **اول س** بفتح اول بروزن روضه
 نام شهری و مدینه ایست **اول س** بضم اول و سکون ثانی و فتح ذال نقطه دار و سکون رای پنقطه بلیغ یونانی
 آب را گویند و بجمع ماء خوانند **اول س** بضم اول بروزن مؤر یعنی مٹ باشد عموما و مٹی را گویند که بردن
 شخصی نهند خصوصاً بادام و پسته و گردکان و امثال آنها را نیز گویند که مغزشان ضایع و تیز شده **اول س**
 بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده حصار و قلعه را گویند **اول س** بضم اول بروزن و معنی افزایش است که فراز
 و بالا و بلند باشد **اول س** بضم اول بروزن و معنی برداشتن و بلند ساختن و افراختن باشد **اول س** بضم اول بروزن

بضم اول و فتح مهم و سکون نون نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد که آن خاصه فارسیانست و شعر آن بزبان
 پهلوی باشد و نام دهی است از مضافات و توابع جوشقان مشهور با ورامند و چون اینقسم گویندگی را شخصی از خنیاگران
 آن ده وضع کرده بودند بنا بران با ورامن شهرت یافت **ا و م ر ل ص** با مهم بروزن روزانه بمعنی او را من است که نوعی از گویندگی
 فارسی باشد و نام دهی است از توابع جوشقان **ا و م ر ل ص** بفتح اول و ثانی بروزن نور دیدن جنک کردن و جمله
 نمودن را گویند **ا و م ر ل ص** بفتح اول و کسرتانی و سکون را و سین بنقطه درخت سرو کوهی را گویند و بعربی عرعر خوانند
ا و م ر ش ل ی م بضم اول و کسرتانی و شین قرشت و لام و سکون ثالث و قحطانی و مهم نام شهریت که بنام المقدس
 شهر واقعست و او را اورسلم یا سین بنقطه و حذف قحطانی هم میگویند و بعضی گویند این لفظ فرنگیست **ا و م ر ل ک**
 بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف درینجا باشد که اطفال در ایام عید و نوروز در شاخ درخت و مانند آن آویزند و برا
 نشد در هوا آید و روند **ا و م ر ک و م** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف بو او رسیده و بهار زده شهریت از عراق
 عجم که با بر قوشهرت دارد و بر قوه معرب آنست و چون این شهر بر کوهی واقعست بنا بران بدین نام خوانده اند **ا و م ر و ا ل ی**
 با مهم بروزن کوتوالی لغتی است یونانی و معنی آن بعربی دهن العسل باشد و آن روغنی است که از ساق درختی حاصل
 میشود و طعم آن شیرین است و آنرا عسل دادند نیز خوانند کرم در تراست در چهارم **ا و م ر م ن** بضم اول و مهم و سکون ثانی
 مجهول و ثالث و زای نقطه دار نام ستاره مشتری باشد و نام روزا و لست از هر ماه شمسی نیکست در این روز نوپوشید
 و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن و بد است قرض و وام دادن و نام فرشته است که تدبیر امور و مصالح روز او بر مینقلق بود
 و نام پسر زاده اسفندیار هم هست که پسر همین باشد **ا و م ر م ن ی** بمعنی او ر م ن است که نام روز اول از هر ماه شمسی نام
 ستاره مشتری و نام فرشته که موکلست بر روز اول هر ماه و نام پسر زاده اسفندیار باشد **ا و م ر م ل ک** بروزن او ز بک
 کلاه و طاقی پشمین را گویند و بعضی این لغت را ترکیب است **ا و م ر م ی ج** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون و مهم
 سک انکور را گویند و آنرا بعربی عنب الثعلب خوانند و در مرد و اها بکار برند و بضم اول و سکون ثانی مجهول خوب خوش
 انکور باشد که انکور آنرا خورده باشند و با بیجا ای حرف ثالث لام هم آمده است **ا و م ر م ی ج ن** بفتح اول بروزن نون
 میلی باشد از طلا و نقره و امثال آن که زنان در دست و پای کتد آنچه در دست کتد دست او بچین و آنچه در پای کتد
 پای او بچین خوانند **ا و م ر م ی ج ن** بروزن فروردین بمعنی او بچین است و آن میلی باشد از طلا و نقره که زنان در دست
 و پای کتد **ا و م ر م ی ل** بروزن سوکند مکر و فریب و دفا و خدعه باشد و بمعنی او برنگ هم هست که تحت پادشاهان
 باشد و بمعنی شان و شوکت و فرو شکوه و عظمت و زینجا و بهایز آمده است و نام یکی از پسران کیلیشن بن کعباد است و
 پدر او اسب بوده و بخت و طالع و زیندگانی را هم گفته اند و در دهانه عظیم و بزرگ را نیز گفته اند مطلقا هر چه رود
 نیل و در جمله بغداد و امثال آنها و بمعنی بدیام بنظر آمده است که بعضی بجز خوانند و سیاهی را نیز گفته که در مقابل
 سفید است **ا و م ر م ی ل ک** بروزن برهم چیدن مصدر را و ند است بمعنی دادن و مکر و حیل نمودن
ا و م ر م ل ک بروزن فرهنگ تحت پادشاهان باشد و بمعنی عقل و دانش و فروز پیاپی و شادی و خوشحال
 و زیندگانی هم هست و مکر و فریب و حیل را نیز گویند و نام شخصی است که او عاشق کلیمه نامی بوده و نام
 جانورکی هم هست که عربان ارضه خوانند **ا و م ر م ل ک ی** بروزن فرزند نام برده است از موسیقی و نام لحن سحر آمیز

از سی لحن باربد **اَوْرُوختن** بروزن و معنی افروختن است که روشن کردن آتش و چراغ باشد **اَوْرُوختن** بفتح
 اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی ابره است که روی قبا و کلاه و امثال آن باشد چه در فارسی با و او با هم تبدیل می
اَوْرُیا بروزن بوبریا نام شخصیت که او را داد و در **بچنک** فرستاد و او در **چنک** کشته شد و داود زدن او را خواست
 و سلیمان از آن زن بهم رسید و بعضی میگویند جدا مآثر سلیمان است و جمعی گویند برادر داود بود **اَوْرُیب**
 بضم اول و خفای ثانی و کسر ثالث و سکون تثنائی و بابی امید آنست که در عربی حرف و بترکی قیقاچ گویند **اَوْرُیب**
 بکسر ثالث و سکون و او بروزن و معنی او **رِب** است که بترکی قیقاچ و ب عربی حرف گویند **اَوْرُیب** با تشدید ثانی **رُوب**
 هوز نوعی از مرغابی بزرگ باشد و بفتح اول و کسر ثانی و بکسر اول و ثانی هم آمده است گویند عربیست **اَوْرُیب**
 بروزن و معنی اقرار است که با دبان کشتی و دست افزار پشه و ران و کفش و پا اقرار و داروی گرم باشد مثل فلغل
 و دارچینی و زیره و غیره که در دینک طعام **رُوبند** **اَوْرُیب** بروزن و معنی اقرار است یعنی زیاده شدن ^{هر چیز}
اَوْرُیب بازای فارسی بروزن و معنی انداز باشد که از انداختن و افکندن است و بمعنی فاعل هم هست که اندا
 و افکنده باشد و امر یا بمعنی هم آمده است یعنی ببیند از و بیفکن و قتل و کشت را نیز گویند که از کشتن باشد **اَوْرُیب**
 بروزن و معنی افکندن است که ماضی افکندن و انداختن باشد **اَوْرُیب** بروزن بر هم چند بمعنی افکندن و
 انداختن باشد **اَوْرُیب** بروزن بر مزید بمعنی افکند و انداختن باشد که ماضی افکندن و انداختن میباشد
اَوْرُوب بروزن مقبول بمعنی انکیز و تقاضا باشد و تعجیل و شتاب را نیز گویند **اَوْرُوب** بروزن ^{رُوب}
 بمعنی برانکیزاننده و تقاضا کننده باشد **اَوْرُوب** بروزن افزولیدن بمعنی برانکیزن **بچنک** و غیره باشد
 و تقاضا نمودن و تعجیل کردن را نیز گویند و معنی پریشان کردن هم بنظر آمده است **اَوْرُوب** بازای هوز ^{رُوب}
 موزدن بمعنی افزون و افزایش و زیادتی باشد **اَوْرُوب** بفتح اول و سکون ثانی و سین بلفظ معنی امید و
 امیدواری و رجاء باشد و بضم اول بزبان رومی بمعنی امیر بزرگ و خرامید و گذشتن و سبقت گرفتن بود و
 در جانی دیگر بجای امیر اسیر با سین بلفظ باشد و اسم اعلم **اَوْرُوب** بروزن چوکان بمعنی قبا باشد و آن ^{رُوب}
 که شمشیر و خنجر و کار بدان نیز کنند **اَوْرُوب** با بابی امید بروزن بوسعید و وابث که آنرا نیلو فرهندی گویند
 گرم و خشک است و محلل بادها و نفخها و بفتح اول و کسر ثالث هم بنظر آمده است **اَوْرُوب** بضم اول و سکون
 و ثالث و فوقانی بالف کشیده و بنجای نقطه دار شده زده بمعنی دلیر شدن و دلبری نمودن و بپا کردن باشد و از ^{رُوب}
 جاست خوانند که گستاخی باشد **اَوْرُوب** بروزن نوز یاد داننده و آموزاننده علی و علی بود از امور کلی و جزئی
اَوْرُوب بانانی مجهول و سکون بهم پراق زین و لجام اسب را گویند و مردم معتقد و اعتمادی را نیز گفته اند و بمعنی آستان
 در خانه هم آمده است **اَوْرُوب** بروزن دوستان مردم امین و معتقد باشد و بمعنی ساخت و پراق زین و لجام اسب
 آستانه خانه هم هست **اَوْرُوب** با فوقانی بختانی کشیده و بهم زده آستان جامه را گویند و معنی خون در پی باشد که از
 جراحت رود **اَوْرُوب** بضم اول بروزن گو گو بمعنی بودن در پابندگی بود و بفتح اول هم بان معنی ماتم و عز باشد
اَوْرُوب بروزن و معنی افسون است و آن خواندن کلماتی باشد مرعزایم خوانان و ساحران را بجهت حصول مقاصد خود
 و رام کردن جانوران و حیل و تزویر را نیز گفته اند **اَوْرُوب** بضم اول بروزن بوسه بمعنی بودن و برایش در پابندگی با

هم آمده است و سگ انکور را نیز گفته اند که بتازی عنب الثعلب خوانند و بضم اول چوب خوشه انکور باشد که
دانه های آنرا چیده باشند و بعرپه او را عشوش خوانند **ا و ا ج** با ثانی مجهول بر وزن محتاج نزعی از آتش آرد باشد و
باسقاط ثانی هم آمده است **ا و ا و ا** بفتح اول و سکون ثانی و مهم و دال پد نقطه بالف کشیده بلفث بر تانی **ا و ا و ا**
که خیا و زه سپند باشد و آن رستنی است مانند کبر لیکن خار ندارد و آنرا میگیرند و میفشارند و در ظرفی کوبه خشک
کنند و بعد از آن قرصها میسازند گرم و خشک است در سیم **ا و ا و ا** بضم اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشید
و لام بختانی رسیده همان او را مالیت که در من العمل باشد و آنرا عسل داود هم گویند گرم و تر است در چهارم **ا و ا و ا**
بر وزن چوکان فریاد است از قرای همدان و مولد اشیرالدین ابنماست **ا و ا و ا** بفتح اول و فتح ثانی و سکون نون و هم
الف و موالت را گویند **ا و ا و ا** بفتح اول و ثانی بر وزن سمند ظرف و آنرا را گویند و بکسر ثانی بمعنی فریب و خند باشد
ا و ا و ا بر وزن اورنگ بمعنی او شنگ است و آن را پنجا باشد که قبالنکی و قطیفه و امثال آن بر آن اندازند و گاه
خوشها انکور نیز بر آن بیاورند **ا و ا و ا** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث بر او رسیده بلفث یونانی شراب را گویند که
باشد و با بمعنی بضم اول هم آمده است چه او نومالی لفظیت یونانی مرکب از شراب و عسل و مالی عسل را میگویند
ا و ا و ا نیابا اول بیانی زده و کسر ثالث و تخانی بالف کشیده بلفث سریانی زعفران باشد و آنرا زعفران
صلف شیران و بعرپه نفاع البری خوانند **ا و ا و ا** بفتح اول و فتح و واو و او و دیگر رسیده و بکاف زده صحیح
که آنرا بعرپه صمغ الدامینا گویند و از حد و دشمنانکاره شراب آورند **ا و ا و ا** بضم اول و سکون ثانی و تخانی بمعنی
او باشد که ضمیر غایب است **ا و ا و ا** برای قرشت بر وزن پریش بلفث زند و اسنا مقداری باشد از گناهان
ا و ا و ا بازای فارسی بر وزن هبته خالص و خاصه و بالک و پاکیزه را گویند و شراب انکور را نیز گفته اند و با این
بازای هوز هم آمده است **ا و ا و ا** بضم و فتح ثانی و سکون تخانی و سیر بنقطه یکی از نامهای کرک است که بعرپه
ذیب گویند و نام یکی از اولیای تابعین هم هست و او در جنگ صفین شهید شد در حدیثه علی بیابان
و ششمی **ا و ا و ا** باهاشتمل بر بیست و هفت لغت و کنایت **ا و ا و ا**
بفتح اول و سکون ثانی بمعنی آه باشد و آن کلمه ایست که در وقت افسوس و حسرت گویند **ا و ا و ا** بر وزن بهار
پالوده که بر کاغذ و شوربانی که بر جامه مالند **ا و ا و ا** بر وزن بهرام موضعی است از آنرا بایمان که رود خانه عظیمی دارد و نام
درختی هم هست که نم از زبان کجشک و بعرپه **ا و ا و ا** العصاره خوانند و شکوفه و بهار آنرا سنبل الکلب خوانند **ا و ا و ا**
بر وزن تراسن راهنمای بد بهار را گویند و شیطان و دیوانه را نیز گفته اند **ا و ا و ا** بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف
کشیده و بنون زده تیشه درود کری را گویند **ا و ا و ا** بر وزن هدم چوبی باشد که هر یک آن را گویند **ا و ا و ا** بر وزن کرک
راهنمای بد بهار باشد چنانکه بزبان رهنمای نیکهاست و شیطان و دیوانه را نیز گویند و بکسر ثالث هم آمده است **ا و ا و ا**
بر وزن بهمن بمعنی اهرمن باشد که رهنمای بد بهار و شیطان است و همین را نیز گویند و نام داماد قیصر روم است و او با
کتاسف هم سلف بوده یعنی هر کدام یک دختر قیصر را داشته اند و زبان هندی سندان زیر کری و آهنگر را گویند **ا و ا و ا**
بر وزن مجنون نام حکمی بوده است بهیچ که در جمیع علوم خصوصاً در علم طب مهارتی تمام داشته **ا و ا و ا** بر وزن لغت
معنی اهرمن است که رهنمای بد بهار باشد چنانکه بزبان رهنمای نیکهاست و شیطان و دیوانه را هم گفته اند **ا و ا و ا**

بروزن پنجم راهنمای بدیها باشد و شیطان را نیز گویند **اهن و ن** بفتح اول بروزن مخزون بمعنی این زمان درین
ساعت باشد و بضم اول نازاینده و سترون را گویند و بعربی عقیقه خوانند **اهک** بروزن نمک آهک را گویند و بعربی
کلس و نوره خوانند **اهلبوب** بفتح اول رسکون ثانی و فتح لام و بای ایجد مضموم بواو و بای دیگر زده بلفظ **زند**
و پازند بهشتی را گویند که در مقابل دوزخی است **اهل نشست** کنایه از گوشه نشینان و درویشان **تارک**
دنیا باشد **اهتم** بروزن احرشغال را گویند و آن جانور بیست مانند سگ لیکن از سگ کوچک تر است
گویند در عهد کسری بهم رسیده و پیش از آن نبوده **اهتم** بفتح اول و ثانی و ثالث بمعنی پاره شده و ناقص باشد
اهنام بروزن شهنام بمعنی کبر و فرود خود آرائی و خود نمائی و دولت و عشق و رسوائی باشد و چیزی را نیز گویند
که زود از دست برود و از انتفاع بازماند و شکسته شود **اهنو خوشی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و واو
و حاء نقطه دار مفتوح و واو معدول و شین قریش بختانی رسیده اهل حرف را گویند و این چهارم قسمت از اقسام مردم
جشید فرار داده بود و آن چنانست که جشید طوایف انام را بر چهار قسم کرد اول را کانونزی نام نهاد و فرمود که در کوهها
و غارها مکان کنند و عبادت خدا و کعب علوم مشغول باشند و دویم را بنساری خوانند و گفت سپاه کری را بیاورند
و سیم سنودی نام کرد و حکم کرد که کشت و زراعت کنند و چهارم را اهنو خوشی لقب داد و گفت با نواع حرفتها
بپردازند **اهنوی** بفتح اول و ثالث و رابع و سکون ثانی و دال ایجد نام روز اول خدمت سز قدیم است
اهول بروزن شهنام شهرت از ولایت خورستان گویند **اهوا** بیاد بدی داد و هر که یکسال در **اهوا**
مقام کند البته در عقل او نقصان بهم رسد و عقب انجا هر که از بند جان بلاست نبرد و اکنون خراب است و نام **اهوا**
هم هست **اهون** بروزن رهبر معشوق و مطلوب را گویند **اهون** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و ذیای نقطه
دار نام فراندازی بوده بغایت قادر اند از در زمان انوشیروان گویند با سیف ذوالنیران همراه شده بود و پادشاه
جست بیک تیر بروی تخت کت و ملکش را گرفت **اهون** بفتح اول و ثانی بواو رسیده و بنون زده مخفف **اهون**
که رخند کوه و غار و امثال آن باشد **اهون بن** بفتح بای ایجد و سکون راء و قریش نقب زنده و جاه جورا گویند
بعربی نقاب خوانند و بضم بای ایجد هم آمده است **اهیان** بایای حطی بروزن شهدانه مخفف آهانه است
که شقیقه و کاسه سرد مغ و مخلوق باشد بیان بدست و هفت **اهن** بایای
حطی مشتمل بر هشتای و ستر لغت و کنایت **ایا** بفتح اول و ثانی
الف کشیده بمعنی ای است و بعربی یا گویند که حرف ندا باشد و گاهی در مقام حسرت و افسوس هم استعمال
میشود **ایا** بروزن بهار نام ماه سیم بهار است از ماه رومیا و بودن آفتاب در برج جوزا و ترجمه حساب هم
هست چه ایار گیر حساب و حساب گیرنده را گویند **ایار** بکسر اول و فتح رابع و دال ایجد تفسیر و چگونگی
کتاب زنداست و آنرا پازند خوانند و زند کتابت بمکت مغان یعنی آتش پرستان و بعضی آنرا کتاب آسمان
میدانند و بفتح اول و سکون رابع هم آمده است **ایار** بروزن شراره بمعنی یاره باشد که دست برهنه است
و آن حلقه بود از طلا و نقره و غیر آن که زنان در دست و پای کتند و دفتر حجاز را نیز گویند که زرها را کتند و دیوان
را در آن نویسند و معرب آن اوارجاست و مرکبی باشد از ادویه ملیند که اطبا جهت مهمل میسازند و آن سالم تر است

و معلوم است

و مطبوخات و معرب آن ایارج باشد و بمعنی قدر و اندازه و مقدار هم آمده است **ایام کبر** برون کناره کبر
 محاسب و نویسنده را گویند **ایام برون** نماز نام غلام ترک سلطان محمود غزنوی بود **ایام نری** برون نمازی
 برقع سیاهیت که زنان بر پشت چشم بندند **ایام** برون محاسب بمعنی ایاز است که نام غلام سلطان محمود است
ایاس بفتح اول و رابع بمعنی آرزو و اشتیاق باشد و حلقه و قلای را نیز گویند که حلقه را بر نوار پهن نصب کرده باشند
 و بعد از بار کردن آن نوار را بر بالای بار اندازند و قلاب را بر آن حلقه انداخته حکم بکشند **ایاسی** برون خلاصتی
 ایازی باشد که نوعی از برقع سیاه است که زنان بر رو گویند **ایاخ** برون دماغ کاشه و پیاله شراب خوری را گویند
ایمیل برون سرمد شراره و سرشت آتش را گویند **ایمیل** بانانی مجهول برون زیرک بت را گویند و بجزی صنم خراش
ایتکن بانای قرشت برون پیش پهن خانه دار و صاحب و خداوند خانه را گویند و ایتکینی خانه داری و صاحبی و خداوند
 خانه باشد **ایتول** بکر اول و صنم نای قرشت و سکون و او کاف نوید و مزده را گویند **ایشا** بخش بانای مثلثه
 وزن چهار نقش هوشنگ پسر سیامک را گویند **ایچ** بانانی مجهول برون و معنی هیچ است **ایخشت**
 بفتح اول و صنم نانی و سکون **ایخ** نقطه دار و صنم نین قرشت و فوقانی ساکن فلزات را گویند که طلا و نقره و مس و آهن
 و سرب و قلعی و زئفر و امثال آن باشد **اید** بکر اول و فتح دال برون دیگر بمعنی اینجا و اکنون و اینک باشد و **اید**
 اینجا را گویند **ایدع** بفتح اول و ثالث و سکون نانی و عین **ایدع** بلغت روی دو ائمت که آنرا خون سیاوشان
 گویند و بجزی دم الاخون خوانند **اید** ما **اید** بامم بالف کشیده برون میخامید بلغت شریا درختی است که
 بدن آن مانند لیم است و خاصیت وی آنست که شکم بربندد **اید** بکر اول برون بی بند بمعنی اند است و
 آن عددی باشد مجهول که بده نرسد و آنرا بجزی **اید** بفتح اول برون و معنی اکنون است که اینرما
 و الحال باشد و بکر اول بمعنی اینچنین و اینجا و اینزمان و ایندم و این ساعت بود **ایدی** بفتح اول و سکون نانی و کسالت
 و سکون تمثانی بمعنی نیز باشد که بجزی ایضا خوانند و ظاهر این معنی بالغت اندی تصحیف خوانده شده باشد و الله اعلم
ایر بکر اول و سکون نانی و برای قرشت جوشی باشد ریزه و باخارش و سوزش بسیار و آنرا بجزی شری گویند و بمعنی مل هم
 آمده است و بفتح اول آلت تناسل را گویند **ایر** برون و معنی زیرا و از برای آن و از جهت باشد **ایر** ف بکر اول
 و سکون نانی و ثالث بالف کشیده و بقای زده نام پدر ارد است که پارسیا و را پیغمبر میدانند **ایر** برون
 نام هوشنگ بن سیامک باشد و ولایت عراق و فارس و خراسان و آذربایجان و اهواز و طبرستان و بیشتر از حدود
 شام را نیز گویند **ایر** شهر برون ویران شهر نام اول نیشابور است **ایر** ج بکر اول و سکون نانی مجهول و ثانی
 مفتوح میم زده نام پسر فرید و لنت و نقش فلک آفتاب را نیز گویند و نام یکی از پادشاهان بابل هم بوده است **ایر** سا بکر اول
 و سکون نانی و ثالث و سین **ایر** نقطه بالف کشیده پنج سوسن آسمان کون هم هست و چون کل آن نرد و سفید و کبود
 میباشد بنابراین ایرسا نامیده اند چه شپه بقوس و قرح است **ایر** سون با سین **ایر** نقطه برون نیکون بیوانی ملق
 و زردی را گویند و بشیرازی بر قل خوانند **ایر** قان با قاف برون مهمان بلغت روی حنا را گویند و آن برک خنی
 باشد که بگویند و خمیر کنند و بردست و پای بندند **ایر** ک بکر اول و سکون نانی و ثالث و کاف فارسی بلغت زند و بازند
 معنی مردم باشد چه ایرکان با کاف فارسی برون مهمان بلغت زند و بازند بمعنی مردم ما باشد که جمع مردم است **ایر** قان

بروزن و معنی مهیما است اما مهیما طفیلی که بر فاقه یاران و دوستان یحیی برود یا خود بی انکسار و اطلبیده باشند
 برود و شخصی را نیز گویند که برضاد در خانه یا ملک کسی فرود آید و معنی عاریت و حسرت و ارمان هم گفته اند چه این را خورج
 خورنده را گویند و معنی ندامت و پشیمانی هم آمده است و نام شهری و مدینه هم هست **ایران** سر آبروزن مهیما
 سراخانه و سرای عاریتی را گویند و سرکوی مطلوب و حسرت خانه را نیز گویند و دنیا را بطریق مجاز ابرمان سر امیکو
اوسون با و او دون و حرکت مجبول گوگرد را که جزو اعظم باروت است و آن از کوه مانند انا در دانه بری آید **اوسری**
 بروزن میری بلغت زند و پازند مردم و مرد را گویند **آزاره** با زای نقطه بروزن پچاره از آره خانه را گویند و آن از دیوار
 مقداری باشد از زمین خانه تا بکنار طاقچه مرتبه پائین که در هنگام نشستن پشت بر آن گذارند **اوسری** بکراول و تا
 و سکون ثانی و دال ایجد نام است از نامهای باری **تعلیل جلاله** این **کشتیب** این در معلوم و کاف فارسی **کشتیب**
 نقطه وار مفتوح بین بنقطه و بای ایجد زده معنی خدا پرست باشد و نام یکی از امرای بهرام چوین هم هست **اوسری**
اوسری بکراول و سکون ثانی مجهول و زای هوز و عنین نقطه دار مضموم بنون و جیم زده جوال را گویند و بضم زای
 فارسی بنظر آمده است **اوسری** با ثانی مجهول و زای فارسی بروزن پنجه شاره آتش را گویند **اوسری** بکراول
 و سکون ثانی و سیر بنقطه بالف کشیده نام پیغمبر است از پیغمبران بنی اسرائیل و نام صحف ابراهیم هم هست و معنی
 این زمان و ایندم و الحال هم باشد **اوسری** ضمه است بروزن خوششان نسبت بدوی العقول حاضر بطریق تعظیم
 و جمع نیز استعمال کنند **اوسری** بروزن و معنی پیش و جنگل باشد و جاسوس و چالپوس را نیز گفته اند **اوسری**
 نام روز سی ام است از ماهها ملکی و خطاب بکلانتر و شهریار هم هست **اوسری** با ثانی مجهول بروزن خوشی
 وصف زنانست **اوسری** و سیک و سیکم **اوسری** بکراول و ضم عنین نقطه دار بروزن **اوسری** معنی سبکسار و پهلوان
 کوی و بان معنی بفتح اول هم آمده است **اوسری** با فاروزن و معنی ایغه است که پهلو کوه سبکسار باشد که
 چانه گویند **اوسری** بکراول و سکون ثانی و کاف بواور سیده و بنون زده بلغت روی کلیت بیغایت بد بوی و
 و بعرچه و در المنتن خوانند رنگ آن برنگ کل سرخ مانند **اوسری** بکراول و سکون ثانی و کاف فارسی و کلاقیق از
 ولایات فارس **اوسری** با اول معلوم و بای ایجد بالف کشیده و واو مفتوح بنون زده نام کتاب است که
 مغان و کیش آتش پرستان و بای معنی میای بای ایجد هم و میای واردال هم بنظر آمده است و الله اعلم **اوسری** بکراول
 اول و سکون ثانی و کاف فارسی مفتوح برای قرشت زده در ائیس که با کر شهرت دارد و بعرچه و بیونانی قارون
 خوانند سفید و سطر و کره دار می باشد **اوسری** بکراول و سکون ثانی مجهول و لام بلغت سر بانی یکی از نامهای
 خدای تعالی است **اوسری** جلاله و زبان ترکی معنی دوست و موافق و رام باشد که تقبض و حتی است و مردمان و جماعت
 نیز گویند و هیل راهم سبکسار که قافله صغار باشد و بکراول و فتح ثانی مشد کاه و کوهی باشد گویند چون بهرام
 پنی خود را بر سوراخ مار نهد و بنفس مار را میخورد چنانکه معنای طیر آهن را چون مار را بخورد شفا یابد
 بعرچه بغر الوحش خوانند و بعضی گویند **اوسری** کوهی است و خون او علاج کسی است که زهر بوی داده باشد
 و بضم اول هم گفته اند **اوسری** بروزن زیبا نام پهلوانی بوده از ترکستان **اوسری** بروزن قهقان نام شهر است
 و قهقان نام درختی هم هست **اوسری** بکراول و ضم واو و سکون سیر بنقطه بلغت یونانی قیمی از قوچ است

و آن مهلت باشد **آبلاول** بفتح اول و کسر و او بروزن در بادل نام کوهیست و کوه راعرب جبل میگویند **البلخ**
 باخای نقطه دار بروزن قبلان لقب سلاطین معقول است همچنانکه قیصر از سلاطین روم و خاندان از چین **ایلدکن**
 بکسر اول و دال بنقطه و کاف فارسی و سکون ثانی و ثالث و زای نقطه دار نام پادشاه است مشهور گویند این لفظ ترک است
آیلک بفتح اول بروزن نترک نام شهر است در ترکستان منسوب بخوبان و بکسر اول نیز آمده است و نام پادشاه به نام است
 که ترکستان باشد **آبلول** بروزن معقول بلغث سریانی نام ماه دوازدهم از سال رومیا باشد و آن بودن آفتاب است
 زمان در واسط برج سنبله تا واسط برج میزان **آیلپا** بروزن که با بلغث سریانی که لغت ترسایان باشد نام امیر المؤمنین علی
 علیه السلام است و نام یکی از پیغمبران بنی اسرائیل و نام شهر است که ایلیای پیغمبر منسوب بآن شهر است و نام بیت المقدس
 است و بعضی گویند نام اصلی حضرت پیغمبر است و نام یکی از صحابه عر خطاب و معنی آن صدق بزرگوار باشد **آپم** بروزن جیم مزه
 گویند که زلش مرده باشد **آپتل** بروزن ایجد کا و آهن را گویند و آن آهنی است که زمین را بدان شیار کنند و بعضی گویند **آپد**
 چوب است که کا و آهن را بران نصب کنند و زمین را بشکافند و آنرا بعر پسند خوانند **آپس** بفتح اول بروزن خنجر آهن سرتیاز
 گویند که بر چوب تلبه نصب کنند و بدان زمین را شیار کنند و بکسر اول هم آمده است **آپس** بفتح اول بروزن خیمه معنی اکنون
 و این زمان و این دم باشد و هرزه ریاضه و پهلو و راه را نیز گویند و بکسر اول معنی اینچنین و همچنین است **آپنت** بکسر اول و سکون
 ثانی و نون و فوقانی معنی اینست بفتح نون و فوقانی یعنی ترا این چنانکه گویند اینست مبرسد یعنی ترا این مبرسد و معنی زهی و به پیش
 خنده که کلمه مخفی است هم گفته اند **آپس** بکسر اول و سکون ثانی و فح ثالث و سیر بنقطه هر چیز بسند را گویند که بند
 و شود و در محل گردد و ظاهر این لغت با اینسه بانون و بای حلی تصحیف خوانی شده باشد و در اصل این لغت اینسه بروزن
 بر چند است چنانچه در بیان هنر بانون گذشت **آپفت** بفتح ثالث بروزن مبرفت معنی حاجت از کسی خواستن و **آپس**
 مطلبی نمودن باشد **آپلک** بفتح ثالث بروزن مبرک مصغرا این است که اشارت بقریب و نزدیک باشد و بضم ثالث **آبله**
 گویند که از بدن اطفال بیرون می آید **آپلت** بروزن ریوند معنی انداست و آن عددی باشد مجهول میاست و نزد بعضی
 آنرا بضع خوانند و سخن عجیب سخن از روی شک و ریب را نیز گویند و معنی چندان و چندین هم آمده است **آپول** بانانی
 مجهول بروزن دیوار وقت عصر است که نماز در کوشش نیز میگویند چنانکه شبگیر صبح را خوانند و راه رفتن وقت عصر را
 ایوار کردن وقت صبح را شبگیر نمودن گویند **آپول** بانانی مجهول بروزن شهر است و پراسنده باشد **آپوان**
 بانانی مجهول بروزن شیرازه معنی ابواز است که آراسته و پراسنده باشد **آپوان** بروزن کهوان صند و طاق را گویند **آپوان**
 بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده و نون مکسور بسیر بنقطه زده نام شهری باشد از فرنگ و در آن شهر کلیسای است
 که هر سال در وقت محراب آفتاب برج جگد سار بسیاری می آیند و هر یک را زینونی در مقدار بود و مجموع زینونها را در آن کلیسا
 مبرزند گویند انقدر زینون جمع میشود که ساکنان آنجا را نام سال کافیت و نیز گویند که در صد فرسنگی آنجا درخت زینون
 است **آپون** بکسر اول و سکون و واو مفتوح برای نقطه دار زده معنی ابواز است که آراسته و پراسنده باشد **آپون** بروزن پیره
 ابوانه است که آراسته و پراسنده باشد و یا یعنی بارای بنقطه هم آمده است **آپق** بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث
 و هم مکسور و نون زده بلغث زند و پازند چشم را گویند که بر پی عین خوانند **آپشاک** باها و نواف بروزن پهلوان خردل
 صحرای است و آن رستنی باشد که بر پی جرم خوانند گویند اگر آب آنرا بگیرند و در پای درخت افکندش درختش بزرگتر از آن درخت
 است

کرد گفتار و نیز از کتاب برهان قاطع در حرف بای ایجد با حرف نهمین
 بی بیست و پنج بیان و مخوی بر یک هزار و پانصد هفتاد و شش لغت و کتابت
 بیان اولی برای ایجد بالف مشتمل بر پانصد و پنجاه و پنج لغت و کتابت
 با معنی مع است که چینه مصاحب باشد و معنی بر بفتح بای ایجد و مضافی است
 با مضافی است مانند ما است بازیره و با کدو با و امثال
 و مخفف باد و باشد هم هست با او شش با همزه بواور سیده بروزن یا پوش
 خیار بزهرکی باشد که چینه تخم نگاه دارند و خوش
 که چیت انکور را نیز گویند باب بسکون بای ایجد معنی فلانیست و معنی یاره
 و حق نیز هست همانکه گویند در باب
 فلانی یعنی در حق فلانی و درباره فلانی و معنی پدر هم آمده است که
 بگریه والد گویند و یا بمعنی بلغت زنده و بازند با بای ایجد
 باشد و بگریه در خانه را گویند با یا بانا ث بالف کشیده پدر و جد را
 گویند که پدر پدر و پدر ماد را باشد و سر کرده و
 ریش سفید طايفه فلندران را نیز با گویند با پای شاه و سبک نریز کنایه
 از برابری با پادشاه کردن باشد در هر چیز با بامری با رای قرشت
 بروزن تا تازی بلغت یونانی فلغل سیاه را گویند که در آش و طعام
 کنند و اگر زن بعد از جماعت مجود بر گیرد هرگز آبتن نشود باب بز
 بروزن با دزن سبک کباب را مطلقا خواه آهنی باشد خواه
 چوبی با بک بروزن ناوک معنی امین و اسنوار باشد و پادشاه عظیم الشانی که
 اردشیر دختر زاده او بود و او را بدان سبب اردشیر با بکان
 گفتندی و پرورنده و پدر را نیز گویند و نوعی از فرقه هم هست که آنرا
 شهر با یکی میگویند و در باب هم هست چنانکه مامت تصغیر نام است
 و این تصغیر چینه عظیم است با بیل بکسر ثالث بروزن قابل لغت یونانی
 نام ستاره مشتری باشد و بعضی مشرق را گویند و نام شهر بیت مشهور در
 وسط عراق و عراق وسط عالم است پس با اعتبار بابل مرکز عالم
 باشد و از مداین سبعه عراق عربیت و در کنار فرات بر جانب شرقی واقع
 شده و از اقلیم سیم باشد و آنرا تینان بن انوش بر شیب بنا نموده بود
 و طعم موث دیوبند پنداری تجدید عمارتش کرده و بعد از آن مزود و
 خماک علما از ازار الملك خود ساختند و خماک در آنجا قلعه ساختند بود
 کنگ نوه بنت کنگ نام نهاده و بعد از خماک ملوک کنگا از ازار الملك
 خود کردند و بعد از آن نیز خراب شد سکندر رذوالقرنین تجدید عمارتش
 کرد و اکنون باز خراب است و از توابع شهر حله است و بر سر تلی که قلعه
 آن شهر بوده جاهلی است عبور گویند هاروت و ماروت در آنجا محبوس
 اند و نام ثالث هم آمده است با بوجوش با تازی قرشت بروزن بالوده
 کوزه پر آب را گویند و یا بمعنی بجای حرف ثالث تازی قرشت هم
 آمده است با بوجوش بانون بروزن واروندکیا هست معروف که آنرا
 اقحوان گویند و با بوجوش معرب است بوز آن خواب آورد اگر آب
 آنرا بگریزند و برد و در خصبه و ذکر بمالند قوت تمامی در جماعت
 پیدا شود و اگر در خانه بکترند جمیع گزندگان بگریزند و آنرا
 بگریزند و با کاف فارسی بالف کشیده و بر او کلی است پرورش
 سفید و اندر و نش زرد میباشند و آنرا بگریزند حق البقر واحد
 الرضی گویند با بوزان بروزن آریزان کفیل و مباحی را گویند
 و مخفف با دبزن هم هست که با دزن باشد با بوزان بروزن تا بید
 بمعنی با بوزان میباشد که ضامن و کفیل و با دزن باشد با بوق
 بکسر تازی قرشت بروزن شاطرنام سرگرد و مجهول و کلنگ را نیز
 گویند و آن پرند است معروف و بفتح تازی قرشت هم گفتند با
 تریخ بفتح تازی قرشت دف و دایره را گویند

باشن بضم ثالث و سکون سین بفقطة بلغت اهل شبانکاره نریج باشد و آن میوه ایست معروف که پوست آنرا
مراکتند و باشین نقطه دارم آمده است **باتنگان** با کاف فارسی بروزن و معنی باد بجانست **باتنگل**
بفتح ثالث و کاف فارسی و سکون نون و لام نام کتاب معبره کفره هند است **باتوش** با ثالث بواور رسیده معنی
باش باشد که ترنج است و حب السلاطین را نیز گویند و نام یکی از پادشاهان کبکزم هست **باتوش** با فوفا
بروزن ماسوته کوزه پر اب را گویند **باج** بروزن عاج مال راستجا باشد که پادشاهان بزرگ از پادشاهان
زبردست گیرند و همچنین سلاطین از رعایا گیرند و زری که راه داران از سوداگران بگيرند و خاموشی باشد که مغان
و آتش پرستان در وقت بدن شستن چیزی خوردن و عبادتی که معمول ایشانست بجا آورند **باجنگ** بروزن
آهنک در فتنه و در بچه کوچک را گویند و ظاهر این لغت **باجمک** است که مصغرا جبر باشد و با جده مخفف با وجه و با از
معنی باد کبر و باد کبر جای دوزخی را گویند که باد از آن آمد و شد نماید و **باجم** بفتح جیم بروزن را **باجم**
دو وزن بر زبان کبر را گویند **باجوس** با حای حطی بروزن کا نود بخار را گویند که در هوای گرم از زمین برخیزد و
عربی و تحت و شدت کرم باشد **باجوس** با ز یادنی الف لفظ است یویانی معنی روزگار آمده و با ام آن هفت
روز است و بعضی گویند هشت روز ابتدای آن از نوزدهم نمود باشد و در آن ایام آغاز شکنج کرم بود و بعضی
معنی این لفظ شدت و زیادتی کرم باشد و بعضی گویند این لفظ مأخوذ است از بحران معنی حکم یعنی این شدت
حکم کنند بر احوال ماهها خزان و زمستان و دوز اول آن دلیل تشریح الاخر تا با
هر چه در آن روزها واقع شود از کرم و باران و صبح در آن ماهها نیز چنان بود و جمعی گویند دوز اول آن دلیل
ماه است که آفتاب در برج اسد باشد و دوز دوم در سنبله و همچنین تا بحوت که هشتم است مر حکم مذکور را از باد باران و
امثال آن **باج** با خای نقطه دار بروزن شایخ معنی راه باشد که بران طریقی گویند **باجس** با نای فرشت بروزن کا شغرمتر
را گویند و معنی مشرق هم آمده است **باختر** بفتح ثالث و سکون رای بفقطة و زای نقطه دار نام تصدایت در خراسان و نام
کوشه باشد از چهل و هشت کوشه موسیقی **باخسر** با سیر بفقطة بروزن با قهر راهی باشد بغیر از راه متعارف خانه که از آن
راه نیز آمد و رفت توان کرد و شتر جام را نیز گویند **باخوس** بروزن کا نور نام جدا بر اهرام علی است که پدر تاریخ و پسر تاریخ باشد
گویند سکه درم در زمان او بهر سید **باخوش** بکسر ثالث و سکون و او معدوله و تخانی و شین فرشت سراب فرو بردن و غول
خوردن باشد و معنی شهاب هم هست **باخس** بفتح ثالث کاسه نشت و لای نشت را گویند **با** بروزن شاد معروفست که یکی از
چهار عنصر باشد و نام فرشت ابست موکل بر تریج و کلام و نام دوزیست و دوم از هر ماه شمسی باشد و تدبیر و مصالح آن روز بلند
دارد و نیکت در این روز نور بدن و نو پوشیدن و بر اسب نوسوار شدن و کنایه از حرف و سخن هم هست و معنی **با** بود و هیچ باشد و
از تند و نیز هم هست و مدح و ثناء را نیز گویند و معنی آه و ناله هم آمده است و نام کج دویمت از جمله هشت کج خسرو بریز و کج باد آورده
و معنی نخوت و غرور و خود بینی هم هست و اسب را نیز گویند که بگری فرس خوانند و معنی شراب هم بنظر آمده است و مخفف **با** نیز
با کبک آبله هلاک کننده را گویند و بگری جدری خوانند **با** کبک بفتح رای فرشت و سکون نون و کاف فارسی نریج
را گویند و آن میوه ایست معروف که پوست آنرا با سازند و آنرا با دایرنک هم میگویند **با** کبک بروزن آداس مکان است
نیک را گویند و با بای فارسی هم آمده است **با** کبک با نای فرشت بروزن آداس مکان معنی عقوبت و جزای گناه و مکان

بدی باشد و باد فر را نیز گویند که باز پنجاه اطفال و آن پوست پاره باشد مدد که در پنجاه دران گذارند و در کشتا کثر آورند تا بگذرد
در آید و صدائی ازان ظاهر شود **بای قرآ** ه بر وزن ماه در ماه بمعنی باد آفراه است که جزا و مکافات بدی باشد و باز پنجاه اطفال
را نیز گویند **بای افوع** بحدف الف سیم معنی باد آفراه است که مکافات بدی و فرزند اطفال باشد **بای ام شکوفه** **بای**
کنایه از چشم کرپان باشد **بای** صر بفتح هم پیله ابریشم را گویند و بمعنی نگیب و مهر انکتر هم آمده است و چشم مانند بدی باشد که از
طلا و نقره سازند و بر کلاه طفلان دوزند و حال کوشی را هم گفته اند و آن از رخ مانند است که بیشتر از لشره مردم بر می آید و هر دو این
و حلقه زنجیر را نیز گویند و مرقعه و پینه را نیز گویند که در ویشان بر خرقه دوزند و خرقه مرقعه را هم میگویند یعنی خرقه که از پارهای نازک و نگیب فرام
شده باشد و جنبی از ابریشم باشد و هر جنبی مطبوع را نیز گفته اند **بای آن** بر وزن نادان مخفف آبادان که تخیض خراب باشد و بمعنی آباد
و جزای نگیب هم بنظر آمده است **بای انجمن** نوعی از درخت انجمن است که پیش از همد درختان میوه دهد و انجمن آن کاواک و پر باد می باشد
بای آن فیر نام شهر اردبیل است و چون خبر دزدان شهر را بنا کرد باین نام موسوم ساخت چه بادان بمعنی آبادان **بای آنکس**
نام کلپت که هر گاه مزارع را خواهند که غله را از گاه جدا کنند و باد نباشد آن کل را بدست مالند و برک آنرا بر هوا باشند باد هم
بای آن نام کبج دو بیست از هشت کبج خسرو پرویز گویند که کبجی از زرد و کوه سیاهی از جزایر حبشه میفرستاد اتفاقا باد کبجی را بجزایر
اردوی خسرو پرویز آورد و او آنرا منصرف شد و باین نام موسوم گشت و نام بوته خار شکسته سفید و دراز بقدر یک ذرع در نهایت
و سبکی که بیشتر در زمین ریلک بوم و دامن کوه مار وید و خارش اینوه شود و کل آن بنقش و سرخ و سفید هم میباشد و خوش نمک میباشد
و بجز بچه شوکه البیضا خوانند و نام موضع بیست نزدیک شهر واسط و نام نوائیست از موسیقی که کنایه از چیزی باشد که مفت و بی
بدست آید **بای وری** بر وزن بالا کرد بمعنی باد آورا است که بوته خار شوکه البیضا و نوائی از موسیقی غیر باشد **بای اول**
با و بر وزن و معنی باد آبله است که آبله هلاک کننده باشد **بای اهنک** بکثرالت صوت و نقش خوانندگی گویند که گویند
بای یا بابای فارسی بالف کشیده کنایه از سریع البهر و تیز تک و متدد و باد و اکثر صفت است واقع شود **بای بان** بابای امجد
وزن آسمان پرده باشد که بر تیر کشی بندند و تیر کشی را نیز گفته اند دست زیر دست بالایی قرار هم گویند که از دو طرف زیر بنگ
و راست لبه میشود و آستین و کرپان قرار هم گفته اند و کنایه از شخص سبکی باشد که با مردم مؤانست کند برخلاف آنکه شخص ناگوار
باشد **بای بان اخضر** کنایه از آسمان و ملک عرش و کرسی باشد **بای بدست** مردم بپا صلی و هیچ کاره و نهی دست و
را گویند **بای بن** بفتح بای امجد و سکون رای قرشت کاغذ باد باشد و کسی را نیز گویند که هر روز بخزند و منصب خود بر مردم عرض نماید
و هیچ کاره از او نیاید و او را بجز بیهوش میگویند و بضم بای امجد چیزی باشد که از جوب تراشند و اطفال را پنجاه دران بچند و آند
رها کنند تا بر زمین کرپان شود و هر چه که نفع را بر طرف کند آنرا نیز باد بر گویند **بای پس** بابای فارسی بر وزن و معنی دوم باد است
و آن شخصی باشد که پیوسته حرفهای دلبرانه گوید لیکن کاری از او نیاید و جوی را نیز گویند که سر آن از دیوار عمارت برود باشد و بعضی
را گفته اند که در سر آن در دیوار عمارت نصب کنند و جوی که طفلان را بمان بران بچند و از دست گذارند تا در زمین گردان شود
هم گویند **بای تر آن** بتندی رای قرشت بمعنی باد پر است و آن شخصی باشد که پیوسته از خود گوید **بای برک** بفتح بای امجد
و رای قرشت و سکون کاف کاغذ باد را گویند **بای پس** بفتح بای فارسی و سکون رای قرشت و او بالف کشیده خانه را گویند
که باد کبر داشته باشد و گذرگاه باد و در دینی را نیز گویند که جهت آمدن باد گذارند و بعضی بپنوارت هم آمده است یعنی شخصی که پیش
او هر چه مساوی باشد **بای بر ویت** بکثرالت کنایه از عجب و تکبر و غرور باشد و لیکن ثالث مردم صاحب تکبر و خندانند غرور را

گویند **بای بریح** بفع بای ایجد و رای قرشت نام روز بیست و دوم بهمن ماه باشد گویند هفت سال در ایران باد نیامد
 در این روز شبانی پیش کسری آمده گفت دوش آنقدر باد آمد که موی بر تن کوسفندان بچینید پس در آن روز نشانی کرد
 و خوشحالی نمودند و باین نام شهرت یافت **بای بریح** بفع بای فارسی و رای قرشت تراشه خوب را گویند که در وقت تراشه
 خوب بریزد **بای برین** بکسر ثالث باد صبارا گویند و آن از مابین مشرق و شمال وزد و بعضی باد بور را باد برین گویند چنانکه
 شمش فخری گفته است **بیست** بزیر چرخ برین بهشتال فرمات ز سوی غرب نیارد و زیزد باد برین **بای بیچ** بروزن مایچ
 ریشما باشد که در ایام عید و جشن از جانی آویزند و زنان و کودکان بر آن نشینند و در هوا آیند و روند و باین معنی بجا
 حرف ثالث زای نقطه دار هم آمده است **بای بیزن** باد بیزن را گویند و بعضی مردم خوانند **بای بیجا** بای فارسی
 بروزن کار فرما مردم مفلس را بای بیفایده کوی بی حاصل و دروغ کوی را گویند و کنایه از اسب و استر و شتر نیز قرار
 سیاح و بیابان کرد باشد **بای بیچوی** کنایه از کارهای نفع و سهوده و بیفایده کردن و سخن غیر محقق گفتن باشد
 و بعضی شراب خوردن هم بنظر آمده است **بای تخر** بروزن چار تخم را زیانه و بادیان را گویند **بای خا** با خای نقطه
 دار بروزن آسمان باد کبر کذرگاه باد باشد مطلقا خواه در بلندی و خواه در پستی **باد خانی** بروزن شادمانی نام چنانکه
 در قریه هوا که یکی از فرای دامغانست گویند اگر اندک چیزی مراد در آن چشمه افتد باد و طوفان بر تپه شود که آدم را برود و آب
 را بپندارد **بای خن** بروزن باد زن دهکذ را گویند و باد کبرخانه باد کبر دار را نیز گفته اند چرخ یعنی خانه آمده است
بای خوان باد و معدوله بروزن شادمانی کنایه از مردم هرزه کوی و خوش آمد کوی باشد و مغرب را نیز گویند **بای خور**
 سرخکست سپاه و کوچک و آسوسند در پرواز بسیار شد گویند غذای او باد است و اگر در جگانشینند دیگر نتواند برخاست
 و بعضی گویند ابابیل همانست **بای خوت** بضم رابع و سکون و او و نون راه کذر باد و خانه باد کبر دار باشد **بای خور**
 بادال ایجد بروزن خاکسار مردم بی تعلق و هیچ انکار باشد و مردم منکبر و صاحب غرور و پر باد و آماس کرده و کنایه از مردم دنیا
 دار هم هست و کسی را نیز گویند که جن داشته باشد **بای خور** بضم بای ایجد و سکون و او و رای قرشت بادی باشد که از
 مابین مغرب و جنوب وزد **بای سر** شستن کنایه از غرور و تکبر داشتن باشد و کسی را نیز گویند که اندک پشیمانانند
بای کف کنایه از بی حاصل و تهی دست و مفلس باشد و باد در کف داشتن بهما حاصل و مفلسی و تهی دستی باشد
بای مر مشت یعنی باد در کف است که بهما حاصل و تهی دست و مفلس باشد **بای شتر** نام بکسر رابع و سکون
 فارسی و نون بالف کشیده و میم زده طلب و بسیاری خون را گویند در اعضا که بسبب آن ریشها و دملها تولد کند **بای سب**
 مردم تهی دست و مسرف و هرزه خرج و تلف کتده را گویند **بای م** بفتح رابع و سکون هم کنایه از کسی است که خود را پراز باد
 و غرور کند و منکبر و متعجب نشیند **بای مران** بارای قرشت بروزن آسمان نام فرشته است که باد را حرکت دهد و از جایجا
 برد و مردم منکبر و صاحب نخوت و طالب سری و سروری باشد و باد ننگ و مرود را نیز گویند و فاعل و امر یا بمعنی هم هست **بای سر**
 بروزن دادرس خانه را گویند که از چهار طرف آن باد آید **بای م** بضم رای قرشت و سکون هم سهوده و تپاه و از کار بازمانده را گو
 و کارها سهوده و عبت راهم گفته اند و مردم رحمت را نیز گویند و بفع رای قرشت هم بنظر آمده است **بای نیک** بفتح رابع و سکون
 نون و کاف فارسی نوعی از خیار باشد که خوردند و ترنج را نیز گویند و آن میوه است که پوست آن را ساسازند و بمعنی اسب جلد و نند
 نیز هم آمده است و نوعی از گهواره باشد که از ایبا و بزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت دهند و بیماری باشد که بسبب غم و غصه خوردن

عارضه شده باشد و آن چنان بود که در روده و دژ و نفی و قراقری بهم رسد و ناف پیش کند بای **نیکویی** بروزن و معنی آنست
 باشد و آن گیاه است که هفت راه را هلاک کند و امراض سوداوی و بلغمی را نافع باشد و باد و میوه معرب آنست و در هر چه بقلنا از جبه
 گویند بای **نیکین** کتابه از شعر و بیت است که قصید و غزل و قطعه در باغی باشد **بای مرو** بروزن ناز و بویها نیست که آنرا
 باد میجوید گویند و نوعی از خیار است که آنرا باد روی گویند و بعضی گویند باد روزه است که بر کش بسیر غم میماند و بوی ترنج میبد هد
 بای **مروج** بکون جیم کلستان افروز باشد و بوسیدن آن عطره آورد و گردن عطر را نافع باشد و آنرا بعرچه صنوبر و مفرح ^{القلب}
 خوانند و بعضی گویند **بای مرو** بفتح زای نقطه دار معنی هر دوزه باشد و خوراک و قوت هر دوزه را نیز گویند و
 کهنه و لباسی که هر روز پوشند و چیزی را نیز گویند که مردم راهب در کار باشد **بای مرو** باد میجوید را گویند و آن را **بای مرو**
 بای **مرو** بکون ناک بروزن باد شده سخن گفتن بی اندیشه بود و شندی و نیزی در کارها را نیز گویند و بعضی پارچه شلوار و ^{بای مرو}
 هم هست و با بعضی بفتح ناک هم آمده است **بای مرو** بکسر باع و سکون تخانی و سین بنقطه جرم با جوی باشد مدینه که
 در کلوی دوزک کندیجه اندک و **بای مرو** بکسر باع و سکون تخانی و سین بنقطه جرم با جوی باشد مدینه که
 نیز تخنه کرد میسوراخی باشد که بر سر چوب خیمه زنند و معنی باد زن هم آمده است **بای مرو** بفتح سین بنقطه معنی باد
 میباشد که آن چوبی یا چرمی باشد که در کلوی دوزک نصب کنند و کاج خیمه را نیز میبندند بدان باد بر گویند **بای مرو**
 چشمه کتابه از مردم بچشم باشد که بعرچه اعور خوانند و کتابه از شیطان و در حال هم هست **بای مرو** بکسر ناک و سکون
 زای فارسی سرخی مفرطی باشد مایل به بنفشه و کودت و کدورت که بر سر مردم عارض شود و سبب آن خون سوخته بود که
 بر سر آدمی رود و بعضی گویند صفرای سوخته است و روی خدا باد ز شبه بود بروی کسی که ابتدای علت خدا باشد و بعضی
 این علت را مقدمه جدام میدانند و بعضی گویند باد ز سرخ باوست و درم خونی را نیز یاد میگویند و بعضی شراب لعنه هم آمده است
بای مرو فام با فای بالف کشده و میم زده معنی اول باد ز است و سرخی و بنفشه و کدورت و کودت روی باشد **بای مرو** فام
 با کاف بروزن و معنی باد ز فامست که سرخی و بنفشه و کودت روی باشد و بعضی آنرا سرخ باد گویند **بای مرو** بفتح زای
 هوز و سکون مهم کارها عیب و بدینفع را گویند **بای مرو** فام بانون بروزن و معنی باد ز فام است که سرخی و بنفشه و کودت
 روی باشد و شراب لعنه را نیز گویند و صفرا را هم گفته اند **بای مرو** بفتح زای هوز و بانون باد زن را گویند و بعرچه ^{خوانند} مرو
بای مرو فام با واو بروزن و معنی باد ز نام است که سرخی بسیار مایل و کدورت و کودت باشد که در سر مردم هم رسد
بای مرو هر بروزن و معنی فاد ز هر است که عوام پازهر گویند و بعرچه ^{بای مرو} بفتح زای هوز و بانون باد زن را گویند و بعرچه ^{خوانند} مرو
 اند که حجر الجبه باشد و اهل **بای مرو** بفتح زای قرشت نام مرخص است و آنرا بعرچه خناق گویند **بای مرو** فام
 خاکسار معنی سبک سپر و رنده باشد و مردم سبک و بی تمکین و وقار را نیز گویند **بای مرو** فام بکون ناک و فح
 رابع و خای نقطه دار بالف کشده کتابه از دنیا باشد و مردم صاحب هست و کریم طبع را نیز گویند **بای مرو** فام
 که صاحب نخوت و کرد ز کش و منکبر را گویند **بای مرو** بفتح زای قرشت نوعی از آزار باشد که اسب را بهم رسد **بای مرو**
 سرخی بکسر زای قرشت و سکون بای حلی عجب و تکبر کردن و مغرور کردن کش بودن باشد **بای مرو** بفتح رابع و سکون
 نون و جیم مردم منکبر و خام طبع را گویند و کسی را نیز گویند که خیالها و اندیشهها باطل کند **بای مرو** فام بروزن خارش معنی
 میباشد و آن سرخی بسیار مایل باشد که در سر مردم هم رسد و آنرا بعضی سرخ باد میگویند و بعضی مقدمه جدام میدانند ^{بای مرو}
بای مرو فام

بروزن و معنی باد زفاست که سرخی و کبودی باشد که روی مردم بهم میرسد **بای شکام** با کاف بروزن و معنی باد
شفاست که سرخی بسیار مایل روی مردم باشد **بای شنام** بانون بروزن و معنی باد شفاست **بای شوام** بان
بروزن و معنی باد شنام است که مقده جذام باشد **بای صبا** بفتح صاد بادیت که از مابین مشرق و شمال وزد و باد برین
همین است **بای غل** بفتح غین نقطه دار و سکون دال بنقطه جانی را گویند که از هر طرف باد بدینجا آید و خانه تالستانی
و خانه که در اطراف آن باد گیر ساخته باشند **بای غر** بروزن کاشغر یعنی باد غداست که خانه تالستانی و باد گیر باشد
غری بروزن که جوید باد گیر و خانه تالستانی باشد **بای غس** بکسر غین نقطه دار و سکون سین بنقطه باد گیر و کدر
گاه باد را گویند **بای غن** بروزن بادزن باد گیر را گویند و کسی را نیز گفته اند که هر روز غن بصب جاه خود کند و غن غن
نماید و بگریه او را قیاس خوانند بروزن عیاش **بای غلس** بارابع بختانی رسیده و بپن نقطه زده ناحیه ایت مثل
مثل برفی بسیار از احوال هرات و اصل آن باد خیز بوده است که محل هبوب رباح باشد **بای فن** با فابروزن دادگر
جزا و مکافات بدی را گویند و معنی خست باد هم هست و آن باد زنی باشد بزرگ که از سقف خانه آویزند و در کنا کتر
آویزند تا باد بهمه جا خانه برسد و باد بر اینرا گویند و آن چوبی باشد تراشیده که اطفال را بچما دران می چسبند و از دست
میکنند تا روی زمین گردان شود و چوبی را نیز گفته اند مدور در کنا کتر بر آن گذارند و در کنا کتر آویزند تا از آن صد اظا
کرد **بای فر** بفتح فاء بروزن آصفیاه معنی باد فراست که جزا و مکافات بدی باشد و بکون نالت بازچه اطفال را گو
و آن چوبی با چرمی باشد که در کنا کتر بر آن بندند و در کنا کتر آویزند تا صد اظان ظاهر گردد و آنرا در خراسان باد فرنگ خوانند بکسر ف و فتح
نون **بای فرنگ** بکسر نالت و رابع و فتح رای قرشت و سکون نون و کاف فارسی جوشنی باشد بغایت سوزان و سرد نالت
آن بزردی مایل و صاحب این مرض بیشتر اوقات با حرارت و تب مییابد و علاج آنرا بچرمها سرد باید کرد و بکون نالت و فتح نون بازچه
اطفالست و آن چوب با چرمی باشد که در کنا کتر بر آن بندند و در کنا کتر آویزند تا صد اظان ظاهر گردد **بای فروری** بن معنی
باد برین اگر باد مغرب باشد و بگریه باد برین میخیزند بضم بای ایچد و بعضی باد برین را باد صبا میدانند و الله اعلم **بای فرخ**
بفتح نالت و خامس و سکون رابع معنی باد فرام است که جزا و مکافات بدی باشد و بکون نالت و فتح رابع و خامس بازچه اطفال
و آن چوب با چرمی باشد که در کنا کتر بر آن بندند و در کنا کتر آویزند تا صد اظان ظاهر گردد **بای فروری** بن معنی
باد فروردین است که باد دبور باشد و آن توج هواست از جانب مغرب بطرف مشرق و مهسان میاسمهیل و مغربست و
آن آخر دین بسیار بر عکس باد صبا و ضرب این باد زیاده از نفع است **بای کان** با کاف فارسی بروزن است اما حافظ و حفظ کنند
و خازن و خزانه دار باشد و پیش و پس کرپا جا سرد است **بای کانه** بفتح نون دو چینه مشبکی را گویند که از درون خانه برین
توان دید و از بیرون درون را نتوان دید **بای کش** بکسر نالت و فتح کاف و سکون زای فارسی بادیت که بگریه آنرا نکند
و محل وزیدن آن مظهر و باد باشد عموماً و میان باد شمال و باد صبا بود **بای کش** بفتح کاف و سکون سین بنقطه
خست باد را گویند و آن نوعی از بادزن باشد بسیار بزرگ که در میان خانه آویزند و با طناب و در کنا کتر آویزند و جاسمی را نیز
که بر آن تیغ زنند و دم زهر کوی و آهن کوی را نیز گفته اند **بای کچی** بکسر نالت و ضم رابع و سکون نون و جیم به ختانی رسیده و توج
را گویند که در پشت آدمی بهم رسد و بسبب آن پشت خم گردد **بای کند** بکسر نالت و ضم کاف فارسی و سکون نون و دال ایچد
بادیت که در خصیه مردم پدید آید و بسبب آن خصیه بزرگ شود و در کنا کتر آویزند و آنرا بگریه متق گویند **بای کپس** بکسر نالت

کنایه از نخوت و تکبر و عظمت باشد مردمان را چنانچه باد بروت مردان را **بای مسیح** و باد میما کنایه از نفس علی علیه السلام است
 کرده رازنده مبرک **بای مهر** ما راست که از از تقای سرافعی بری آورند سیاه رنگ شیا گویند اگر بر صوف سیاه یا
 کبود مالند سفید کرد و هر چند بشویند بزود همچنان صوف داغدار بماند و امتحان آن باینست و گزندگی ما را نافعست چون
 بزجا که ما گزیده است بگذارد فی الحال بچید و عوام مهره سفید را گویند باندام بلبله که شاطران بر پا خود بینند **بای بچ**
 بکسر دال و سکون نون وجهی نازک است و از اجوز هندی گویند **بای نکان** با کاف فارسی بروزن و معنی بانگنا
 باشد و آنرا بر چه حدق گویند و باین معنی بچا کاف چه هم نظر آمده است **بای نوال** بکسر ثالث و فتح نون و و ا و الف کشیده شود
 و نفس و خوانندگی و گویند **بای نور** و نیز بمعنی باد بهار است و نام لحنی باشد از موسیقی **بای ویند**
 بضم ثالث و بای بجد بتخانی رسیده و بذال نقطه دار زده بمعنی بیفایده و ناسودمند باشد **بای ویم** بضم دال اول و فتح
 دال دویم و سکون هم غرور و تکبر و عجب و مجبور و خود ستانی و خود نمائی باشد **بای هر اوت** باد شمال را گویند و آن از طرف
 مشرق است بجهت مغرب برخلاف باد بود **بای هر نر** با زای هوز بروزن شاه پرده افشور را گویند که در دایر حساب
 کالابد دهند تا خواب کران بروستوله **بای ی** بروزن شادی یعنی همیشه و دایم باشی و آنچه منسوب بیاد باشد از فلکیات
 همچو برج جوز ارد لو و میزان **بای بیج** بسکون چه چیزی باشد مانند ساق چاقش که آنرا از پارچه رنگین قلی آجیده کنند و بیشتر
 شاطران و پیاده روان بر پای کشند **بای پر غول** کنایه از دنیای فانی باشد **بای** بروزن کار چند معنی دارد **آ**
 پشته قماش و ضرار و آنچه پریش توان برداشت **آ** نامی است از نامها خدا ی **آ** و بمعنی بزرگی و رفعت و شان و شوکت باشد
آ رخصت و اجازت را گویند و رخصت و اجازت و راه دخول ملاقات و درآمدن پیش کسی باشد خصوصاً **آ** کرب و نیز
 و نوبت و دفعه را گویند **آ** پنج و بن هر چیز باشد **آ** مرادف کار است چنانکه گویند کار و یار **آ** جای انبوهی و بسیار چیزی
 همچو هند و بار و دریا بار و رود بار و جو بیار و امثال آن **آ** بارنده را گویند همچو زلف مشکبار و ابر که بار و امثال آن
 و امر بیاریدن هم هست یعنی بیار و مختصر بیار نیز هست **آ** حاصل درخت را گویند از میوه و گل و غیره آغشی که در زعفران
 و مثلک و غیر آن کنند **آ** دیکدان و جا کننده را گویند **آ** پرده و سر پرده و بارگاه باشد **آ** بار و دوست را گویند **آ** حلزنا
 و حیوانات دیگر و پر کردن طبق از طعام باشد **آ** غم و اندوه و گناه بسیار باشد همچو بار کبری محبت بقال و نانو و قصاب و امثال
 آنها را و دزد با بار گرفته **آ** انبار را گویند که بجهت قوت زراعت بر زمین کم زور دیزند **آ** سازها که مطران نوازند همچو
 و طنبور و امثال آنها **آ** آرد برنج و ازین که بجهت بوزه مهیا ساخته باشند و هنوز از اصفان کرده باشند **آ** نام دهی
 از ولایت طوس **آ** آنچه با زور و نفور در کداز نهند **آ** آنچه نویسند کان نویسند **آ** هر چیزی را که خویند **آ** شاخ را
 گویند **آ** تکلیف مال الاطراق باشد **بامراب** بروزن و معنی فاراب باشد و آن ناحیه ایست مشهور و وسیع در میان
 النهر و زراعی را نیز گویند که از آب رودخانه و کارین حاصل شده باشد **بامرائی** نام کلاه است که در روزهای باران
 بر سر گذارند و هر چیزی را که بجهت صنع باران پوشند نیز گویند و نام قبیله ایست از ترکان **بامربل** بضم بای امید و سکون
 دال بی نقطه نام مطرب خسرو پرویز است گویند اصل او از جهرم بوده که از توابع شیراز است و در فن بر بطن نوازی و موسیقی
 دانی عدیل و نظیر نداشته و سرود مستحج از مختصر نما اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بود و بفتح بای امید هم آمده است
بامرج بفتح ثالث و سکون چه سگ انکور باشد و آنرا بتازی عنب الثعلب گویند **بامرجا** بروزن پارسی بمعنی با و کا